



پیش‌خواب

آیت‌الله شیخ عقیف نابلسی

از استاد نامور خویش می‌گوید

او را با هیچ عالمی مقایسه نمی‌کنم…

■ محمد رضا کاتبینی



نکات در خور تأملی در باب کارنامه آن فرزانه راحل به شمار می‌رود. این مجموعه توسط اسماء خواجه‌زاده ترجمه شده و نشر معارف آن را روانه بازار نشر ساخته است. مؤلف در دیباچه خویش بر این کتاب، در باب محتوای آن آورده است:

«مدتی است می‌خواهم درباره این اندیشه درخشان و شخصیت عظیم بنویسم، اما هر چه سن و تجربه‌ام بیشتر می‌شود، زبان از بیان قاصر می‌گردد. دوست داشتم درباره تمام دغدغه‌ها، دردها و درگیری‌های او بنویسم و تا آنجا که ممکن است زبان به ستایش و افتخار نکشایم، ولی طبع عالی و اندیشه عظیم او ناخواه مرا به این دام می‌کشاند، چندان‌که قدرت تأثیر گذاری و سحر بیان و همت والای او توان بیرون آمدن از این دام را از من می‌گیرد. سال‌ها یکی پس از دیگری می‌گذرد و من هنوز نمی‌دانم چطور درباره او حرف بزنم، مسائل متعددی را هم نمی‌توانم شفاف بیان کنم، چون نگران آن هستم کسی حرفم را نفهمد و خیال کند قدم از طرح برخی جزئیات، اتهام بستن به علما یا تعرض به مراجع عظام است. در عین حال نمی‌خواهم خلاصه‌ای از ماجرا را شرح دهم یا از روی قایع رد شوم، چون در این صورت هم مطلب ناخفی می‌شود و هم حقیقت گم و حرف‌هایم هیچ



✔ شهید آیت‌الله العظمی

سیدمحمدباقر صدر

معنا و سودی نخواهند داشت. در عین حال نمی‌خواهم شخصیتی مانند این شهید سید، از میان پشسته اتهامات دوست و دشمن ظلم و اجبار گم شود. دیر زمانی گذشته است، ولی احساسات من نسبت به او خاموش نشده و دردها و مصیبت‌هایی که بر سر این امت رفته، چیزی از آن کم نکرده است. من همیشه بر این باور بودام که ما به آن ذهن و اندیشه نیاز مندیم. آن شهید از انرژی فوق‌العاده‌ای داشت و من با وجود احترام و تقدیر نسبت به همه علما، نمی‌توانم او را با هیچ یک از مراجع معاصر مقایسه کنم. صحبت درباره شهید صدر، بدون در نظر گرفتن شرایط و موارد مبهم پیرامون او ممکن نیست، با این حال سعی من در این کتاب، تنها آن است که تجربه شخصی خود را با او بنویسم. البته همانطور که می‌گویند، حرف حرف می‌آورد. فقط به مواردی اشاره کنم که در آن زمان دیده یا شنیده‌ام و به آنجا مطمئن هستم، بنابراین این کتاب، منبعی جزئی نویسنده ندارد. درباره وقایع قبل از ورود به نجف و بعد از خروج از آن هم مطالب بسیاری نوشته شده و هم من اطلاعات خوبی دارم، اما به خاطر ابراطهام با استاد – که به مرور زمان متحول شد – به شیوه خودم درباره آنها نوشته‌ام و فقط همان‌ها را که دیده و حس کرده‌ام، نقل می‌کنم. الان که مشغول نگارش این کتاب هستم، جهان گرفتار درد زایمان است تا نظامی نو در عراق متولد شود و کابوس سنگین حزب بعث و صدام از بین برود، هم او (صدام) که عراق را در درگیری و دشمنی و بیماری و فقر غرق کرد و گرفتار اطلاعات نمود. عراقی که سید صدر، جان و خون خود را در راه آن فدا کرد، بی‌شک در این روزها که روزنه‌های نورامید و خورشید زندگی نمایان است، روح پاک شهید همراه ماست، اما هیبت و هیبت‌ها که بعد از او زندگی در عراق برای ما خوش باشد…»

■ **امین عزیزی / مجتبی سلطانی احمدی**

در روزهایی که بر ما گذشت از چهل و سومین سالروز شهادت حاج مهدی عراقی و فرزندش حسام عراقی عبور کردیم. هم از این روی مناسب می‌نماید تا بر چگونگی حادثه و ماهیت عاملان آن مروری داشته باشیم. مقالی پیش آمده، در تبیین این مهم به نگارش در آمده است. امید آنکه با تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

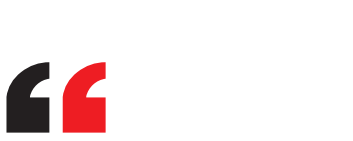
■ ■ ■

■ **پیروزی انقلاب اسلامی و کلید خوردن ترور‌ها**

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی، برخی از نیروهای به ظاهر فعال موجود، نتوانستند خود را با شرایط جدید وفق دهند. در تفکر آنان اوضاع بعد از انقلاب، با حقیقت آن و تلقیات ذهنی‌شان از مفهوم حکومت و تشکیل دولت متفاوت بود. از این رو به این فکر افتادند که شرایط را به نفع خود تغییر دهند،انجا که نتوانستند به شیوه‌های معمول حزبی و تشکیلاتی اهداف خود را به پیش ببرند، از حربه ترور برای تغییر شرایط استفاده کردند، گروه کوچک و بسیار محدود فرقان از جمله این گروه بود که طی فعالیت‌کوته‌مدت خود، ضایعات جریان‌ناپذیری را به پیکره نظام جمهوری اسلامی وارد کرد و تعدادی از شخصیت‌های مؤثر و توانمند نظام را از بین برد.

■ **«فرقان»، پیشینه و خاستگاه**

گروه فرقان که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در اواخر سال ۱۳۵۵ تشکیل شد، در آغاز با عنوان گروه «کهنی‌ها» شهرت داشت و بعدها نام فرقان را از سوره فرقان (تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده و لیکون للعالمین نذیرا) گرفت. رهبر و مؤسسن این گروه، طبعی‌ای به نام اکبر گودرزی بود. او اهل لرستان، روستای دوزان در نزدیکی الیگودرز بود. از آنجا که پدرش چوپان بود، فرقانی‌ها به او «چوپان‌زاده آزاد» می‌گفتند. او متولد ۱۳۲۸ بود، اما اقبال تاریخی سال ۱۳۳۵ را محتمل‌تر می‌دانند. وی در سال ۱۳۵۱ یا ۱۳۵۲ عازم خونسار شد و مدتی در مدرسه علمیه آنجا تحصیل کرد. سپس به قم رفت و ضمن اینکه در دبیرستان درس می‌خواند به مدد علمیه آیت‌الله نجفی نیز به صورت نیمه‌وقت می‌رفت و بعد از مدتی، در مدرسه شیخ‌عبدالحسین تهران مشغول به تحصیل شد. گودرزی در سال ۱۳۵۰، جلسات تفسیر قرآنش را در مناطق مختلف تهران، به ویژه در مسجد خمسه قلبک برپا می‌کرد و از پاییز ۱۳۵۵، با همکاری عده‌ای از دوستانش به طور جدی تر



حضور امام خمینی در مراسم تشییع جنازه حاج مهدی عراقی و فرزندش حسام، نشان از میزان اعتبار و اهمیت او نزد رهبر انقلاب داشت. امام در فقدانش گریست و ملتپهت شد و بعد از اینکه تا پاسی از شب بر سر مزار حاج مهدی در حرم حضرت معصومه (س) نشست و برای او دعا کرد، در جمع خانواده‌اش حضور یافت و تعبیری را برای حاج مهدی به کار برد که برای بسیاری که او را نمی‌شناختند، عجیب می‌نمود

تاریخ



گروه فرقان، شهادت مهدی عراقی و فرزندش، باز خوانی یک رویداد

وقتی اصحاب ترور از غار خود بیرون آمدند!

و منسج‌م‌تر، به بررسی و تدوین کتاب «ایدئولوژی و توحید و ابعاد گوناگون آن» پرداخت. با توجه به جوانی و شیوه و ادبیات خاصی که او در بیان تفسیر از آن استفاده می‌کرد، زمینه جذب برخی از نیروهای جوان به سمت او فراهم آمد. از این پس او به صورت جدی تر، به طرح موضوعات و برداشت‌های خاص خود از آیات و سوره‌های قرآنی پرداخت. گودرزی در سال ۱۳۵۵، به مدت یک سال تحت نظر ساواک قرار گرفت و از آن پس، زندگی مخفی خود را شروع کرد. وی در ۲۸ فروردین ۱۳۵۷ به قصد سفر به لبنان، مخفیانه عازم پاکستان شد، اما بعد از مدت کوتاهی به ایران بازگشت و پس از چندی، مطالب تفسیری خود را در قالب جزوه‌ای به نام فرقان منتشر کرد و عملاً از این برهه زمانی بود که گروه فرقان اعلام موجودیت کرد. در نشریه فرقان علاوه بر طرح مباحث قرآنی، به مسائل سیاسی هم پرداخته می‌شد و به خصوص از شماره هفت به بعد، به صورت مستقیم علیه نظام جمهوری اسلامی و از شماره ۱۰ به بعد نیز رهبری انقلاب مورد نقد و تعرض قرار گرفت. توجه گودرزی در بازجویی خود درباره ترور‌ها می‌گوید: «به مدت یک سال در مورد تفکرات و روش سیاسی نظام جمهوری اسلامی، با حرکت تشیع علوی در تضاد و به اعتقاد آنها، نظام جمهوری اسلامی تلاشی برای برقراری حاکمیت آخوندیسلم بود؛ تأثیر پذیری نادرست گروه فرقان از اندیشه‌های شریعتی، در ترور‌ها آنها نیز متجلی است. گودرزی در بازجویی خود درباره ترور‌ها می‌گوید: «مسئله ترور، به موضع‌گیری‌های ما در برابر نظام برمی‌گردد و افرادی که از نظر ما یا در قشر سرمایه‌دار و صاحبان زر و بدهاند یا در قشر روحانی و صاحبان تزویر یا

رفرنس‌سجانی، مهدی عراقی و چند نفر دیگر. در مجموع این گروه که، از لحاظ اندیشگی به شدت التقاطی و از

گروه فرقان اسامی سران انقلاب، غیر از امام خمینی را به این ترتیب نوشته بود: **مر ترضی مطهری**، **اکبر هاشمی رفسنجانی**، **مهدی عراقی** و **چند نفر دیگر**. در مجموع این گروه که از لحاظ اندیشگی به شدت التقاطی و از لحاظ عملی رادیکال بود و اهداف نامشخصی را دنبال می‌کرد، پس از پیروزی انقلاب اسلامی با هدف براندازی نظام برآمده از آن حذف نیروهای انقلابی را در پیش گرفت و بسا چهره‌های شاخص آنان را از میان برداشت

مجرح شدند که بعد از مدتی بهبود یافتند، اما عراقی و پسرش حسام که به قول آیت‌الله خامنهای «عراقی او را هم که در شیر خوارگی رها شده بود و در نوجوانی باز پس گرفته بود یا خود به مهمانی و ضیافت‌الهی برد»، به شهادت رسیدند.

■ **روایت‌ها از «روز واقعه»**

حسین مهدیان که خود شاهد این حادثه بود و در آن به شدت زخمی شد، در این باره می‌گوید: «صبح‌ها و عصرها با هم می‌رفتم، می‌آمدیم و از بس کار زیاد بود از این فرصت رفت و آمد استفاده و مشکلاتمان را در همین فرصت کوتاه مطرح می‌کردیم و معمولاً در ساعت ۷:۱۰ صبح به منزل ما می‌آمدند. روز یک‌شنبه چهارم شهریور ماه آمدند و چند تلفن زدند و بیرون آمدیم. ایشان پشت فرمان نشستند و من بغل دست‌شان. ماشین‌شان پیکان بود. پشت سر من و محافظ و پشت سر ایشان نشسته بود. منزل ما سه چهار خانه مانده به انتهای یک کوچه بن‌بست بود، وقتی به سر کوچه رسیدیم که وارد خیابان اصلی بشویم، شخصی در کنار ما ظاهر شد و اتومبیل ما را به رگبار بست؛ از همان گروهی که شهید مطهری، شهید مفتح و شهید فرنی را زند؛ یعنی گروه فرقان. در پیاده‌رو کمین کرده بودند و وزی‌های قوی اسرائیلی دستشان بود و رگبار را از طرف من به ماشین بستند، طوری که در اهنگی منزل رو به‌رو سورخ‌سورخ شد. همین که رگبار مسلسل شلیک شد، من در یک لحظه دیدم که شهید عراقی از آنجا تکان خورد و ایستاد و دیگر هیچ چیز را متوجه نشدم. سه تا گلوله به من اصابت کرد. دو تا به کتف و دیگری به دستم خورد. آنچه از آخرین لحظه شهادت ایشان در ذهنم هست، قامت ایستاده‌شان بود، یعنی در لحظه شهادت هم در مقابل دشمن سر خم نکرد و ایستاده شهید شد. آن روز هولناک و آن صبح را همیشه به یاد می‌آورم که هر دو باهم از در بیرون رفتیم و تقدیر‌الهی بود که به من عمر دوباره داده شد، شاید در این مدت کوتاه عمر بتوانیم آن تجربه‌های گذشته را برای نسلی که از اعضای آن از جمله گودرزی رهبر این گروه در ۱۸ دی ۱۳۵۸ دستگیر و در سوم خرداد ۱۳۵۹ تیرباران شدند. همچنین تعداد دیگری از اعضای این گروه به نام‌های سعید مرات، عباس عسکری، علیرضا شاه باباییگ و حسن افروزم، دانشجویان و مجازات شدند. گویا دو نفر از اعضای این گروه، بعد از فرار به خارج از کشور رفتند و عده‌ای از آنان نیز در زندان توبه کرده و پنچ نفرشان در جبهه‌های جنگ به شهادت رسیدند.

■ **ترور «پیشکشوت انقلاب»**

شهیدحاج‌مهدی عراقی که در دوران مبارزاتی‌اش بی‌باکی از مرگ و اشتیاقش را به شهادت اثبات کرده بود، در اولین روزهای شهریور سال ۱۳۵۸، با نارتاری به دوست شهرام قدیمش حبیب‌الله عسگراولادی گفته بود: «از زندان آزاد شدیم، نهضت تبدیل به انقلاب و بحمدالله موفق شد و ما گرفتار کارهای اجرایی شده‌ایم، نکنند در رختخواب حرام و در شهادت محروم شویم و چیزی را که سالیان دراز آرزویش را داشتیم از دست بدهیم، ما همراه شهیدان فراوانی بودیم که آنها را با پیکر خون‌آلود به خاک سپردیم، نکنند خون خودمان حرام شود…»

این انتظار عراقی چند روزی بیشتر به طول انجامید، چرا که در صبحگاه چهارم شهریور ۱۳۵۸ هنگامی که همراه پسرش حسام و حسین مهدیان – مدیر مسئول روزنامه **کیهان** – سوار بر ماشین خود به سمت مؤسسه **کیهان** در حرکت بودند، از سوی سه موتور سوار از گروه فرقان (علی اسدی، رضا بوسنیف و محمد متحدی) مورد هدف قرار گرفتند. نگاهان دو نفری که بر ترک موتورسیکلت نشستند بودند، مسلسل‌های یوزی خود را به سوی ما گرفتند و اتومبیل را به رگبار بستند. اولین گلوله به حسام عراقی اصابت کرد و پیکر متشنج او روی زمین افتاد. گلوله‌های بعدی نیز به آقای مهدیان و حاج مهدی عراقی اصابت کرد و من که شوکه شده بودم، نتوانستم از اسلحه خود استفاده کنم و سوء قصد کنندگان با استفاده از فرصت گریختند…»

■ **سوءاستفاده اصحاب ترور، از ساده‌زیستی مبارز دیرین**

عراقی با آن جایگاه و سوابق، در حالی که به شهادت رسید نه در ماشین ضد گلوله نشسته بود و نه با اسکورت، بیسیم و محافظ رفت و آمد می‌کرد و نه به مقام آنچنانی داشت. تنها فرزند ۱۹ ساله‌اش، محافظ او بود. حتی به روایتی از داشتن محافظ امتناع می‌کرد. این نکته می‌تواند، درس و الگوی مهمی برای سیاستمداران و مسئولان نظام باشد. امیر عراقی فرزند ارشد عراقی در این باره می‌گوید: «بعد از ترور آقای هاشمی رفسنجانی، عده‌ای پیش



در کنار امام خمینی و شهید آیت‌الله بهشتی ۱۳ بهمن ۱۳۵۸، نشان فرونگه مهرآباد تهران، شهید مهدی عراقی

حاج آقا برای محافظت آمدند و گفت: من در اطرافم سد گوشتی نمی‌خواهم تازه چه کسی گفته که جان من عزیزتر از جان شماهست؟ همه اینها یک طرفه، اگر قرار باشد روزی من تیر بخورم، همه شماها هم که باشیذ تیر به من می‌خورد، ولی به شماها نمی‌خورد. پس بلند شوید بروید، چون نه جاردم که شماها را نگه دارم و نه دوست دارم اطرافم شلوغ باشد، من دوست دارم با مردم باشم. اعتقاد داشت که قسمت هر چه باشد، همان می‌شود…»

■ **چراهی ترور مردی که حفاظت را نپذیرفت**
ظاهر او در روز واقعه، شرایط برای ترور شهیدحاج مهدی عراقی کاملاً مساعد بود، چنانکه به گفته برخی از اهالی محل، چندین روز قبل از ترور، موتورسواران مشکوکی در محل رفت و آمد می‌کردند و در روز حادثه، خیابان‌هایی را برای اجرای دقیق ترور بسته بودند. رهبر این گروه، یعنی اکبر گودرزی در اعترافات خود، درباره علت و انگیزه ترور مهدی عراقی چنین اظهار نظر کرده است: «در رابطه با مهدی عراقی هم مسئله ریاست زندان قصر و بر طبق اطلاعات ما، شکنجه‌افراد بی‌گناه یا حداقل کسانی که هنوز نگاه‌کاری آنها ثابت نشده است و همکاری با رژیم فعلی و ارتباط با سرمایه‌داران بزرگ

و… از انگیزه‌ها بود است…»

به زعم فرقانی‌ها، آنها مرتجعان و همدستان آنان را ترور می‌کردند و به اعتقاد آنها، مهدی عراقی یاور ارتجاع در بازار و تشکیلات مساجد بود؛ عراقی در حالی به دست این گروه ترور شد که قبل از پیروزی انقلاب آنان را می‌شناخت، و به طوری که یکی از اعضای ایسن گروه به نام آشوری، درباره وحدت با کمونیست‌ها و مسائلی از این دست، قبلاً با او تماس گرفته بود و مهدی عراقی نسبت به انحراف آنان آگاهی داشت. درباره دلایل ترور حاج مهدی، نظرات مختلفی وجود دارد. بنابر اعتقاد برخی، دشمنی و نفرت گودرزی و بارانش در گروه فرقان با انقلاب، دلیل ترور عراقی شد، چرا که آنان با هر کسی که با نظام جمهوری اسلامی همکاری می‌کرد، مخالف بودند. آنان می‌کوشیدند تا تمام نقش آفرینان در انقلاب اسلامی و بازوان اجرایی امام خمینی را از بین ببرند. برخی دیگر معتقدند از آنجا که مهدی عراقی عنصری کلیدی در کمک به رهبر انقلاب بود، آنان برای ضربه زدن به ایشان، دست به این اقدام زدند. مرحوم حبیب‌الله عسگراولادی منشأ این ترور را اختلافات عقوبی با رهبران مجاهدین خلق، در سال‌های منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ می‌داند: «یکی از مسائلی که در پاریس مطرح بود، موضوع مجاهدین خلق بود. شهید عراقی از زمان زندان، سعی در اصلاح آنها داشت و می‌گفت باید این بچه‌سلمان‌ها را نجات داد و به این موضوع خوشبین بود. در پاریس هم که اعضای مجاهدین خلق بودند، سعی می‌کرد به آنها کمک و آنها را اصلاح کند… یک‌بار در پاریس جریان پیش آمد که شهید عراقی به خدایت امام رفت تا توصیه بچه‌های مجاهدین خلق را بکنند که امام فحش‌دادن اینها از ریشه وضع‌شان خراب است و اعتقادات درستی به خدا، نبوت و قیامت ندارند. سپس فرمودند اینها باید خودشان را اصلاح کنند. بعد از فاصله کمی از این جریان هم، به ایران آمدند و از همان روزهای اول، مناقبین شروع به صحبت علیه شهید عراقی کردند و از همان موقع در فکر ترسور و حذف وی بودند که بالاخره در ۴ شهریور ۱۳۵۸ آن را اجرا کردند. دیدید که کینه آنها از شهید عراقی، به قبل از انقلاب و در پاریس برمی‌گشت…»

■ **تنها مراسم تشییع که امام خمینی در آن شرکت کرد**
پیکر مهدی عراقی و پسرش حسام در میان حزن و اندوه فراوان مردم به حسینیه ارشاد منتقل شد، اما به دستور امام خمینی به قم منتقل گردید. مردم در حالی که با حزن و اندوه بسیار، گل‌های سرخ روی جنازه مهدی عراقی و پسرش می‌ریختند، یاد می‌زدند: عراقی، عراقی شهیدتت مبارک». در نهایت پیکر مهدی عراقی و پسرش در جوار بارگاه حضرت معصومه(س) به خاک سپرده شد. در حالی که نزدیک به نیم‌میلیون نفر از جمله امام خمینی آن را تشییع کردند؛ با توجه به کمبود امکات که حاج مهدی از آن برخوردار بود و توجه وافری که به طبقات محروم و مظلوم جامعه نشان می‌داد، جای تعجب نبود که چنین جمعیت عظیمی، در مراسم خاکسپاری وی حاضر شوند. حضور امام خمینی در این مراسم، نشان از میزان اعتبار و اهمیت او نزد رهبر انقلاب دارد. مسئله‌ای که به ندرت در طول زندگی امام خمینی دیده شده بود؛ این شدت علاقه ایشان متوجه کمتر شخصیت انقلابی گشت. فقدان عراقی، خسارات بسیار سنگینی بود. به گونه‌ای که امام در فقدانش گریست و ملتپهت شد و بعد از اینکه تا پاسی از شب بر سر مزار حاج مهدی نشست و دعا کرد در جمع خانواده‌اش حضور یافت و تعبیری را برای حاج مهدی به کار برد که برای بسیاری که او را نمی‌شناختند، عجیب می‌نمود: «هن ایشان را حدود ۲۰ سال است که می‌شناسم، حاج مهدی عراقی یک نفر نبود، او به تنهایی ۲۰ نفر بود. حاج مهدی عراقی، برادر و فرزند خوب و عزیز من بود. شهادت ایشان برای من بسیار سنگین بود، اما آنچه مطلب را آسان می‌کند، آن است که در راه خدا بود. شهادت او بر همه مسلمین مبارک باشد. او باید شهید می‌شد. برای او مردن در رختخواب کوچک بود…»
نادر عراقی فرزند کوچک مهدی عراقی در آن جلسه در حضور امام خمینی، از تبعیت محض و بی‌چون و چرای پدرش از امام خمینی صحبت کرد و ادامه داد: اگرچه ما این دو نفر را از دست دادیم، اما قلب میلیون‌ها نفر را متوجه به خود دیده‌ایم و دل آنها را در دست داریم. در این هنگام امام فرمود: «شما خدا را دارید که قوت نیرویی است!»